

واکاوی معنای زندگی در نگاه ملاصدرا و رابطه آن با رستگاری انسانی

چکیده

از دیرباز فهم حقیقت معنای زندگی و دستیابی به سعادت از دغدغه‌های دیرین بشر بوده است. معنای زندگی و سعادت دو مفهوم ثانی فلسفی هستند که از رابطه انسان با جهان هستی و سرنوشت انسان در عالم آخرت انتزاع می‌شوند. ملاصدرا با توجه به نظریه تجلی حق عالم هستی و نوع نظام آفرینش انسان، به عنوان موجودی برتر در نظام آفرینش که مستقیماً به خداوند منسوب است و ملاحظه نظریه‌های مربوط به معناداری زندگی و سعادت اعم از سعادت مادی و حسی تا سعادت درونی، باطنی و روحانی، نظریه‌ای جامع و فراگیر درباره معنای زندگی و سعادت ارائه داده است. جامعیت نظریه ملاصدرا بر اساس وحدت شخصی وجود، نورالهی، مراتب عالم هستی، تشکیک وجودی و حرکت جوهری، است که انسان در هر مرحله‌ای از وجود، علاوه بر فعلیت یافتن تدریجی کمالات آن مرحله، توانایی دستیابی به بالاترین مرحله کمال خود، یعنی معنایابی زندگی و سعادت در زندگی پس از مرگ، را نیز دارد. از سوی دیگر هر یک از قوای انسان لذت و سعادت مخصوص به خود را دارد که بر اساس آن زندگی برای آن دارای معنا است و بالاترین معنایابی زندگی و سعادت انسانی در گروه، حیات معقول و سعادت عقلی است. کسی که سعادت عقلی ندارد، هر چند از رستگاری و سعادت ناقص محروم نیست؛ اما از سعادت حقیقی و بالاترین درجه معنایابی زندگی محروم است. همه انسان‌ها از قدر مشترک معنایابی زندگی که برای خودشان اهدافی از زندگی ترسیم کرده‌اند، برخوردار هستند؛ اما معنای حداکثری و حقیقی شامل کسانی است که دارای مراتب عالی وجود باشند و برخوردار از حیات معقول هستند؛ بنابراین، می‌توان گفت که تمام نظریه‌های معناداری زندگی و سعادت‌یابی انسان، با همه اختلافاتشان، بر اساس نظریه ملاصدرا که داری مراتب است، قابل جمع هستند و نظریه او را می‌توان جامع نظریات، معناداری زندگی، دانست.

معنای زندگی و رستگاری از جمله مسائل بحث برانگیز در حوزه فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و مسائل دینی محسوب می‌شود. کنجکاوی انسان، ضعیف شدن انگیزه‌های مادی، افول دین در دوران مدرن، سست شدن اعتقادات دینی، تجربه دنیای بدون دین و حوادثی که در مسیر زندگی برای انسان اتفاق می‌افتد و... باعث پرسش انسان از معنای زندگی و سعادت‌مندی شده است به گونه‌ای که به رغم اختلافات فکری، معنای زندگی و سعادت انسان از دغدغه‌های اصلی و مشترک ادیان و همه مکاتب فکری بوده است و در سال‌های اخیر نیز به یکی از مسائل چالش برانگیز تبدیل شده است. بر این اساس اندیشمندان همواره در پی یافتن معنایی از زندگی، سعادت و رستگاری و راهکارهای وصول به آن بوده‌اند و از این روی پرسش اصلی این نوشتار تبیین معناداری زندگی انسان و رابطه آن با سعادت‌مندی انسان از نگاه ملاصدرا است که چه میزان معنادار بودن زندگی می‌تواند به سعادت‌مندی انسان بینجامد.

همه کسانی که رستگاری انسان و معنای زندگی دغدغه آن‌ها بوده است را می‌توان به سه گروه (۱) فراطبیعت‌گرا (۲) طبیعت‌گرا (۳) نا طبیعت‌گرا (متز، ۱۳۸۲: ۲۶۸-۲۶۹)

تقسیم کرد که هر کدام بر اساس مبانی و دلایل خاصی، به این پرسش‌ها پاسخ دادند. فراطبیعت‌گرایان بر اساس هدف و غایت زندگی که خداوند است، زندگی را معنادار یافته‌اند و رستگاری انسان را در گرو رسیدن به خدا دانسته‌اند و معتقدند، زندگی دنیایی و رستگاری انسانی بر اساس عالم آخرت، معنا پیدا می‌کند. در مقابل، برخی از طبیعت‌گرایان معتقدند زندگی بی‌معناست و برخی دیگر برای زندگی معنایی محدود و منحصر به عالم طبیعت برشمرده‌اند و در نگاه کیهانی زندگی را فاقد معنی دانسته‌اند. برخی طبیعت‌گرایان علت بی‌معنایی زندگی را ناپایداری آن، شر و رنج، تجربه شخصی، شرایط زندگی و عوامل فرهنگی برشمرده‌اند. فراطبیعت‌گرایان معتقدند: معنای زندگی چیزی است که خود انسان باید برای خود تعریف کند و معنای زندگی در تجربه لذت و خوشی، کمک به دیگران، رشد و پیشرفت شخصی و... نهفته است. در نگاه نا طبیعت‌گرایی با پیش فرض‌های عقلی مانند اصول اولیه اخلاق می‌توان به معنای زندگی دست یافت.

از نگاه حکمت متعالیه، ظرفیت پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها وجود دارد و در این مقاله سعی شده است این مسئله در فلسفه ملاصدرا با نگاه هستی‌شناختی و انسان

اساس پرسش‌های یادشده از منظر ملاصدرا مورد پژوهش قرار نگرفته است که مقاله حاضر از این جهت، پژوهشی کاملاً نو و بدیع است.

۲. چرایی معنای زندگی و سعادت

دنیای امروز به سادگی دنیای گذشته نیست. در گذشته هر چیزی معنای ساده‌ای داشت و همه یکسان زندگی می‌کردند. جهان بینی واحدی حاکم بود. دانش‌ها در یک سطح مشخص بود و هر انسانی بر اساس باورها، اعتقادات دینی، هواها و انگیزه‌های شخصی و تمایلات نفسانی و عوامل دیگر، زندگی را برای خود دارای معنا می‌دانست و نوعی رستگاری و عاقبت به خیری ترسیم می‌کرد؛ اما امروزه به دلیل تحولات و پیشرفت‌های علمی و کم‌رنگ شدن نقش خدا، تغییر باورها، کم شدن تمایلات نفسانی و از دست دادن انگیزه‌ها در بازه‌ای از عمر و... معنای زندگی و رستگاری انسان مورد پرسش قرار گرفته و متولد شده است. وقتی انسان در حالتی قرار گیرد که هیچ چیز برای او اهمیت ندارد و یا حتی از فشار اعتقادات آزاد شود و یا خیلی از غرایز رو به ضعف و زبونی رود، معنای زندگی برای او محل سؤال قرار می‌گیرد این دلیل که زندگی کردن فقط بیولوژیکی نیست، بلکه زندگی روانی و درونی وجود دارد که انسان در

شناختی، مورد تحلیل قرار گیرد و نوع رویکرد ملاصدرا در مواجهه با معنای زندگی و ارتباط آن با رستگاری انسان که متضمن معنای جدید از معناداری زندگی است، تبیین گردد. برخی مقالات مانند «ارزش زندگی از دیدگاه ملاصدرا؛ دهقان‌پور، ملاصدرا، ۱۳۹۰:۱۳۱»؛ «تبیین مفهوم زندگی و نقش آن در معناداری زندگی با تأکید بر دیدگاه‌های صدر المتألهین شیرازی؛ عابدی، علی زمانی، قراملکی، ۱۳۹۹:۶۷»؛ «تجرد و جاودانگی نفس در اندیشه صدر المتألهین و ارتباط آن با معناداری زندگی؛ کرمی، نبویان، ۱۴۰۰:۷۳»؛ «تحلیل تکثر معنای زندگی در فلسفه ملاصدرا، صلواتی، خادمی، پور اکبر، ۱۳۹۷:۶۷»؛ «رابطه معاد و معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا، صفاری، شریبانی، ۱۳۹۸:۴۹»؛ «رستگاری کثرت‌گرا و رابطه آن با حقانیت از دیدگاه صدر المتألهین، حسینی، زینلی، ۱۳۹۱:۹۳»؛ «رابطه معرفت و سعادت از دیدگاه ملاصدرا؛ افضل، ۱۳۸۸:۷»؛ «سعادت از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی؛ یعقوبی، ۱۳۸۷:۳۷» که به عنوان پیشینه پژوهش قلمداد می‌گردند، معنای زندگی و یا رستگاری را عمدتاً به تنهایی از نگاه ملاصدرا مورد تحقیق قرار داده‌اند و در هیچ‌یک از مقالات یادشده، مسئله معنای زندگی و رابطه آن با سعادت و رستگاری بر

آن می‌زید. از سوی دیگر توانایی جلوگیری از سختی‌ها، مشقت‌ها و اتفاقات ناگوار فراوان را ندارد و خود را در بازه زمانی عمر، گاهی مواقع بی‌فایده می‌بیند و نمی‌تواند تصمیم گیرنده باشد، در نتیجه آرام‌آرام، زندگی از قلمرو انسان خارج شده و این سؤال مطرح می‌شود که برای چه می‌زیم و در پی آن معنای زندگی و رستگاری انسان که زمانی از اصول موضوعه مسلم و پذیرفته شده بود، مورد سؤال قرار می‌گیرد.

معنای زندگی هر چند هم‌زاد پنداری با انسان دارد و هر انسانی با هر سلیقه‌ای به دنبال فهم معنای زندگی است؛ اما تقریباً بعد از جنگ جهانی دوم وارد ادبیات علمی و فلسفی جهان گردید. (یالوم، ۱۳۹۷: ۵۸۵). ورود این واژه به مباحث معرفتی علاوه بر تحلیلی که گذشت، نتیجه اندیشه‌هایی بود که نقش خدا را در زندگی کم‌رنگ جلوه می‌داد یا به سمت حذف خدا از زندگی انسان‌ها گام برمی‌داشت. بعد از کم‌رنگی نقش خدا در زندگی روزمره، در بین اندیشمندان غربی این سؤال ایجاد شد، زندگی که خدا در آن نقشی نداشته باشد، چه معنایی خواهد داشت و آیا انسان بدون خداوند به سعادت خواهد رسید؟ پرسش‌هایی از قبیل از کجا آمده-ایم، کجا هستیم، چرا هستیم و به کجا می‌رویم و

هدف از زندگی چیست؟ آیا انسان در زندگی منهای خدا، دچار پوچی و بیهودگی نخواهد شد؟ باعث شده که انسان به دنبال معنای زندگی برود.

استیس ظهور مدرنیته و نفی هدف‌غایی از طبیعت در غرب را عامل بی‌معنایی زندگی می‌داند و معتقد است به همین دلیل بسیاری از انسان‌ها به جستجوی معنای زندگی پرداختند (استیس، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۱). در واقع سؤال از معنای زندگی، نشان از ارتقای انسان از حوزه خواسته‌های حیوانی به حوزه اندیشه و خودآگاهی دارد. (آزاده، ۱۳۹۵: ۱۴). داستایوسکی و کیرکگارد با رویکردی دینی به این موضوع نگرسته و معتقدند که آشفتگی و سرگردانی و بی‌معنایی موجود در زندگی انسان به علت فقدان ایمان به خداوند و انقطاع ارتباط با اوست که نوعی از خود بیگانگی در انسان ایجاد کرده است. (ولف، ۱۳۸۳: ۲۹)

آبراهام مزلو معنای زندگی را خاصیت درون فردی می‌داند. معنای زندگی به درک نیازها بستگی دارد. ارضای نیازها را برای معنای زندگی و سلامت روانی فرد ضروری و ناکامی در آنها را زمینه بیماری می‌داند. از نظر وی مهم‌ترین فرا نیازها که به زندگی معنا می‌دهند، عبارت‌اند از: داشتن یک سیستم ارزشی، فلسفه زندگی و مذهب.

(مزلو، ۱۹۶۸: ۲۰۶).

ویکتور فرانکل معنای زندگی را احساسی می‌داند که هنگام پرداختن به فعالیت‌های خوشایند، رفتن به دامن طبیعت، ملاقات دوستان، تماشای آثار ادبی و هنری یا وقتی که با یک منبع لایزال ارتباط داریم و خود را متکی به چارچوب‌ها و تکیه‌گاه‌های قابل اتکایی چون مذهب و فلسفه زندگی می‌بینیم، تجربه می‌کنیم. وی معنای زندگی را از سه راه قابل کشف می‌داند: ۱. با کارهای ارزشمند و خلاق؛ ۲. با تجربه ارزش والا مثل مواجهه با شگفتی‌های طبیعت، فرهنگ و یادکرد فردی دیگر به وسیله عشق؛ ۳. با تحمل درد و رنج که بهترین جلوه گاه ارزش وجودی انسان است. (Frankl, V) (۱۹۷۶، ص ۵۴).

در نگاه دینی به‌ویژه از منظر اسلام، باتوجه به حضور پررنگ خداوند در زندگی و توجه به غایت‌مندی آفرینش و هدف زندگی، معناداری زندگی و سعادت‌مندی انسان مسلم دانسته شده است و در قرآن، آفرینش انسان، هدفمند معرفی شده است. خداوند می‌فرماید: هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن، به او زندگی پاکیزه می‌بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند، خواهیم داد. (نحل، آیه ۹۷) عنوان

زندگی پاکیزه و عنوان حیات طیبه مرتبط با هویت انسانی و با اخلاقی زیستن و جاودانه ماندن، مورد پذیرش جامعه اسلامی بوده است و مسلمانان و جامعه اسلامی به دنبال عملی ساختن معنای زندگی برای رسیدن به رستگاری بوده‌اند و کمتر در اصل موضوع تردید روا داشته‌اند و بیشتر نگاه‌ها و پژوهش‌ها ناظر به روش بهتر زیستن بوده و از تمام ظرفیت‌های دینی مثل کتاب و سنت با شرح و تفسیرهای مختلف برای معرفی زندگی بهتر استفاده شده است؛ اما امروزه علاوه بر کم‌رنگ‌شدن نقش دین در دوران مدرن، تجربه دنیای بدون دین، تغییرات فرهنگی، پیشرفت تکنولوژی و تأثیر فرهنگ غرب بر جوامع اسلامی، مفهوم زندگی و نحوه زندگی در این جوامع نیز به چالش کشیده شده است که نتیجه آن پرسش‌هایی در مورد اصل معناداری زندگی و سعادت بوده است. در این راستا، کتاب «معنای زندگی» اثر علامه جعفری به عنوان اولین کتابی است که به این موضوع پرداخته است.

۳. برخی دریافت‌ها از معنای زندگی

زندگی معما است

عالم هستی که دربردارنده زندگی است در عین سادگی و فهم روشن از آن اما برای بسیاری از اندیشمندان اسلامی، همیشه یک معمای بزرگ بوده است. حافظ از عالم

هستی تعبیر به راز و معما دارد.

(الف) حدیث از مطرب و می گو و راز
دَهر کمتر جو/ که کس نگشود و نگشاید به
حکمت این معما را (حافظ/ ۳)

(ب) وجود ما معماییست حافظ/ که
تحقیقش فسون است و فسانه. (حافظ / ۴۸)
(ج) چیست این سقفِ بلندِ ساده بسیار
نقش/ زین معما هیچ دانا در جهان آگاه
نیست. (حافظ/ ۷۱)

یا خیام چنین می‌سراید که، / اسرار ازل
را نه تودانی و نه من/ وین حرف معما، نه تو
خوانی و نه من. (رباعی/ ۵۴)

آیا عالم هستی و زندگی حقیقتی
معمّاگونه است؟ آیا باید به معما بودن
معنای زندگی اعتراف کنیم؟ برخی برای فهم
حقیقت زندگی، از تشبیه استفاده کرده‌اند،
زیرا تشبیهات مقداری راه را نشان می‌دهد.

محل سفر

یکی از تشبیهات محل سفر بودن دنیا
است. ما مسافر و در سفر هستیم. حضرت
علی می‌گوید: مردم دنیا چون کاروانیانی
هستند که تا فرود آیند و بار بگشایند، سالار
کاروان، بانگ رحیل در دهد و به ناچار، کوچ
کنند. (حکمت: ۴۱۵) وقتی سفر به ذهن
می‌آید، هزار مفهوم دیگر با خودش به همراه
دارد. سفر سرعتی دارد، هم‌سفری دارد، سفر
مقصد و نهایتی دارد. این استعاره سفر،

استعاره رایجی است. در آموزه‌های دینی،
انسان‌ها در این دنیا به مسافرانی تشبیه
شده‌اند که رهسپار جهان آخرت هستند.
برای شکل‌گیری یک مسافرت ارکان و
عوامل مختلفی چون: مبدأ، مقصد، ره‌توشه،
راهنما... دست به دست هم می‌دهند، اما
باید دید کدام یک از آنها محوری اصلی سفر
به شمار می‌آیند؟ در اشعار فارسی نیز این
معنا بازتاب داشته است.

تا دل هرزه گردد من رفت به چین زلف
او / زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند.
(حافظ / ۱۹۲)

جوی آب

حافظ تشبیه دیگری از دنیا و زندگی
دنیایی را به رخ می‌کشانند؛
بر لب جوی بنشین و گذر عمر ببین /
که این اشارت ما را ز جهان بس (حافظ /
۲۶۸)

برای جوی که یک دم نمی‌ایستد، اگر
نهایتی به نام دریا نباشد بیهوده روان است.
مولانا نیز جوی خروشان را مطرح می‌کند و
برای او نو شدن مهم است و دغدغه نوگرایی
دارد؛

صوفیان در دمی دو عید کنند / عنکبوتان
مگس قدید کنند. (مولانا / ۹۷۳)

نفس انسانی مسافری است که از منزل
دنیا به آخرت کوچ کرده و بالاخره سفر او

به خداوند متعال پایان می‌یابد. (رضانژاد، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴۸). انسان مسافری است که از مبدأ دنیا به مقصد آخرت سفر می‌کند. این سفر، سفر تجاری است. انسان، بازرگانی است که سرمایه اوزندگی و عمر او است. در این تجارت باید در پی بار علمی بود تا به حیات جاودانی و دیدار خدا نایل شد. خسارت در این تجارت، عین نابودی شخص است که به سبب دور شدن از جوار الهی وارد می‌شود. (ملاصدرا، ۳۰۳/۹).

اگر معنای زندگی را هم به معنای مقصد ندانیم باز هم این سؤال مطرح است که معنای زندگی دنیوی چیست؟

بازار

در تشبیه دیگری دنیا، همانند بازار معرفی شده است. دنیا، بازاری است که قومی در آن سود بُردند و شماری دیگر، زیان کردند. (مجلسی، ۳۶۶/۷۵). وقتی به زندگی اجتماعی نظر می‌کنیم تمثیل دنیا به بازار تمثیلی است که هر کس سرگرم خرید و فروش کالایی است. همه به دنبال حد اعلی رساندن سود هستند و اگر به آن نرسند، خود را ملامت می‌کنند. افراد اندکی هستند که به بیرون از بازار فکر کنند. اگر تشبیه دنیا به بازار را غلیظ بدانیم معنای زندگی هم‌اورد است و شبیه به میدان جنگی است که همه برای پیروزی می‌جنگند. مارکس تمام تاریخ

را جنگ طبقات می‌داند.

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان / گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس (حافظ / ۲۶۸)

مولوی در بسیاری از داستان‌ها و حکایت‌ها از توصیف‌های قرآنی دنیا الهام گرفته و دنیا را به شکل رمزی و سمبلیک مطرح نموده است. نتایج نشان می‌دهد که بسامد نکوهش‌های تمثیلی دنیا در این دو منبع ارزشمند، به مراتب چشمگیرتر از ستایش‌های تمثیلی دنیا و دعوت به دنیا و دنیاطلبی است. تا جایی که دنیا و نعمت‌های دنیوی در کنار نعمت‌های اخروی رنگ می‌بازد. عبدالحسین زرین‌کوب در این باره گفته است: دنیایی که مولانا سیر روحانی خود و تمام عالم تکامل مستمر و بی‌وقفه خود را از آن طی می‌کند، دنیای تحول است. دنیای تنازع بین اضداد است و تضاد بین اکل و مأکول است، اما استمرار این تنازع دنیا را بالضروره دنیای شر نمی‌کند و شر، مطلق را هم قابل تصور نشان نمی‌دهد (زرین‌کوب، ۶۷۷).

در نزد جامی این دنیا بر اساس نظم و هدف تعریف شده است و در نظر او دنیا جنگل خودپرو و خودرو نیست.

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف / می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش! (رباعی

۴. ظاهر زندگی و باطن آن

زندگی همانند بسیار از واقعیت‌های هستی برخوردار از ظاهر و باطن است. برخی زندگی را مشابه یک عبارت دانسته‌اند، همان گونه که یک متن دارای معنای، ظاهری و باطنی است، معنای زندگی نیز همانند زبان‌ها و سمبل‌ها، دارای معانی ظاهری و باطنی است و همین چند لایه بودن زندگی آن را جذاب ساخته است. جذابیت و تازگی اشعار و برخی عبارات به دلیل ظهور معانی متعدد آنان است. زندگی نیز از این قاعده مستثنی نیست، یعنی زندگی ظاهری و باطنی دارد. زندگی می‌تواند چندین لایه داشته باشد و در نتیجه در هر مرحله‌ای معنا دار باشد همانند جاسوسی که در ظاهر مقابل بانکی سیگارفروشی می‌کند؛ اما در باطن جاسوسی می‌کند. زندگی این شخص دولایه دارد و زندگی او معنایی دارد که برای دیگران شناخته شده نیست. شخص جاسوس معنای دیگری از زندگی خودش جستجو می‌کند که به دنبال آن است. یا فردی که در زندگی زناشویی رابطه مخفی دارد، معنای دیگری از زندگی را جستجو می‌کند. زندگی ظاهری، همیشه پوشاننده زندگی باطنی است. لایه فوقانی پوشاننده لایه زیرین است. ملامتیه در ظاهر به جهت

افتادن از چشم مردم از طریق ذلت نفس، به گناهکاری خویش معنا می‌بخشیدند. در ظاهر شراب می‌خوردند تا مورد ملامت مردم قرار بگیرند و به آن‌ها فاسد بگویند؛ اما شراب خوردن آن‌ها معنای باطنی داشت و در باطن معنای دیگری را قصد می‌کردند. شخص ریاکار نیز برای عبادت خویش معنی جدیدی درست می‌کند. نماز او ظاهری دارد؛ اما در باطن به دنبال چیزی دیگری است. در پس ظاهر همه این موارد، معنای باطنی وجود دارد. در بسیاری از موارد وقتی معنای دوم فهمیده می‌شود، لذت‌بخش‌تر است. حال آیا دنیا و زندگی دنیوی، این گونه است. آیا زندگی در پس ظاهر، معنای باطنی دارد و آیا بازکردن معما و قفل معنای زندگی در گروه فهم معنای باطنی زندگی است؟ به نظر می‌رسد راز این عالم به راحتی مشخص نباشد. این عالم ظاهری دارد و زیر این پرده ظاهر، باطنی نهفته است که عموم مردم از آن غافل هستند. «یعلمون ظاهراً من الحیة الدنیا و هم عن الآخره غافلون». (روم: ۷)؛ از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند و حال آنکه از آخرت غافل‌اند. در آیه شریفه سه مطلب با عنوان، ظاهر دنیا، آخرت و غفلت مطرح شده است. عالم دیگری به نام آخرت نیز وجود دارد که در برابر ظاهر دنیا است و انسان‌ها به جهت غفلت بدان توجه

اصطلاحی، معنای زندگی در دو قالب، قابل طرح است. الف) زندگی شخصی عموم انسان‌ها که از آن به زندگی روزمره تعبیر می‌شود. ب) زندگی به معنای جهان شمول و کیهانی آن. در هر دو تقسیم می‌توان معناداری را در این سه تصویر و مفهوم «اهمیت»، «ارزش» یا «غایت» جستجو کرد. یعنی وقتی از معنای زندگی می‌پرسیم، گاه از «اهمیت زندگی» سؤال می‌کنیم؛ گاه از «ارزش زندگی» سخن می‌گوییم؛ گاه «هدف و غایت زندگی» را نشانه می‌رویم. هر سه معنا از معنای زندگی را هم زمان می‌توان در نظر داشت. بدین معنی که آیا زندگی اهمیت دارد، ثانیاً این اهمیت با ارزش است و ثالثاً این اهمیت با ارزش می‌تواند به عنوان غایت (آن امر) تلقی شود. (بیات، ۱۳۹۰: ۵۴).

در نگاه کیهانی بسیار محتمل است، کسی زندگی روزمره‌اش معنادار باشد؛ اما هنوز نتوانسته باشد، نسبت بین خود و زندگی‌اش با عالم هستی را معنادار بیابد. یعنی با اینکه زندگی روزمره را با ارزش و هدف موقت می‌داند، اما ممکن است کلیت این هستی و کیهان را بی‌ارزش و بدون غایت نهایی تلقی کند. برای مثال کسی را تصور کنید که با دیدن شرور در این عالم (مثل از دست دادن فرزند به سبب سرطان) نسبت متافیزیکی‌اش با این هستی در هم

ندارند. حال این سؤال مطرح می‌شود، آیا آخرت معنا دهنده زندگی دنیوی است و آیا عالم آخرت باطن زندگی دنیوی است.

۵. معنای حیات

با توجه به عربی بودن متون دینی، معادل معنای زندگی، حیات است و حیات به معنای معاش، معیشت، زندگانی، زنده بودن که ملازم با رشد و نمو، است، به کار رفته است. (دهخدا، ۱۳۵۴: ۱۴/۱۲۹۶۶-۱۲۹۶۵)؛ (ابن منظور، ۱۴۲۷/۹۰: ۲)؛ (فیروز آبادی ۱۳۱۷، ۱/۱۶۴)؛ در نظر علامه طباطبایی، حیات وجود است که علم و قدرت از آن استنباط می‌گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲/۲۵۱)؛ اما در اصطلاح زندگی به عنوان یک شبکه از عناصر مختلف از جمله افکار، عقاید، اخلاق، اعمال، تجارب، خاطرات، طرح‌ها، روابط و مناسبات اجتماعی، فرض‌ها و پیش‌فرض‌ها توصیف می‌شود. به عبارت دیگر مفهوم زندگی، مفهومی انتزاعی و از معقولات ثانیه فلسفی است که عقل آن را از فرایند جاری در حیات انسان انتزاع می‌کند. (محمدی احمدآبادی، ۱۳۹۵: ۱۶۰)؛ لذا زندگی باید به عنوان یک واحد معنادار در نظر گرفته می‌شود و همه عناصر آن باید در ارتباط و هماهنگی با یکدیگر مورد بررسی قرار گیرند.

در ضمن ملاحظه معنای لغوی و

بریزد و به ناگاه خود را بی پناه ببینید و معنا از زندگی اش غایب شود. یعنی هم معنای زندگی در تلقی روزمره آن و هم معنای زندگی در تلقی کیهانی و جهان شمول آن، به خطر می افتد. شاید چنین فردی معنای زندگی در تلقی روزمره را با روش ها و توصیه های روان شناسانه احیا کند؛ اما معنای زندگی در تلقی کیهانی لزوماً با توصیه های روان شناسانه احیا نمی شود. طبیعی است که چنین انسانی وقتی به دنبال معنای کیهانی از زندگی می گردد برخی از امور که در فلسفه دین و الهیات مطرح است در ذهن او تجلی پیدا کند. ممکن است گفته شود فقط خدا باوران می توانند معنای کیهانی را کشف کنند و چنین معنایی نزد خدا باوران پیدا نمی شود. حقیقت این است که در لحظاتی از زندگی، هم دین داران و هم بی دینان می توانند الوهیت را تجربه کنند. در عین حال عموم دین داران معنای کیهانی زندگی را در خداوند خلاصه می کنند؛ اما این بدین معنا نیست که دین داران لزوماً زندگی کیهانی را معنادار ببانند.

۶. معنای رستگاری

میل به موفقیت و رسیدن به موقعیت برتر در هر انسانی به صورت فطری وجود دارد و رستگاری در هر موجودی، نیل به موقعیتی است که به وسیله آن وجودش کمال یابد و

به عبارت دیگر، مطلوب نهایی و کمال واقعی انسان سعادت و رستگاری است. (ارسطو، ۱۷: ۱۳۷۸) ملاصدرا رستگاری و سعادت انسان را در علم به حقایق اشیا آن گونه که باید باشند، می داند.

«فسعادة النفس و کمالها هو... التصور للمعقولات و العلم بحقائق الاشياء علی ما هی علیها و مشاهدة الامور العقلية و الذوات النورانية» (همو، ۳/ ۵۱۳)؛ «فسعادة النفس و کمالها هو الوجود الاستقلالي المجرد، و التصور للمعقولات و العلم بحقایق الاشياء علی ما هی علیها و مشاهدة الامور العقلية و الذوات النورانية» (ملاصدرا، ۹/ ۱۲۸).

همان گونه که ملاصدرا سعادت و رستگاری را در اصل وجود و در فهم عقلانی و رسیدن به مرحله تجرد می داندست، فارابی نیز همانند ملاصدرا نخستین ویژگی رستگاری را خیر بودن آن معرفی می کند؛ ویژگی دوم آن را برتری بر خیرهای دیگر معرفی می کند که مطلوب بالذات است. در نگاه فارابی برترین رستگاری، عالی ترین خیر و مطلوب بالذات است و دسترسی به آن آخرین مرتبه کمال انسانی و غایت آرزوی آدمیان است (فارابی، ۴۷۷۹)

ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق به این نکته اشاره می کند که برای شناخت رستگاری ابتدا باید انسان و نفس را شناخت

را به کمال رسیدن نفس انسانی در سایه به کارگیری عقل نظری، می‌دانند.

در نگاه ملاصدرا همان گونه که اشارت رفت، رستگاری هر قوه به تناسب ظرفیت و اقتضای همان قوه و از جنس و نوع آنهاست و در صورت عدم مانع و آفتی حاصل خواهد شد. از باب نمونه کمال و سعادت قوه شهویه، لذت‌های حسی، کمال و سعادت قوه غضبیه، غلبه و پیروزی، کمال و سعادت قوه واهمه، امید و آرزو است؛ کمال و سعادت خیال، به تصویر کشیدن زیبایی‌ها است؛ کمال و خیر نفس، به تناسب ذات عقلی‌اش، رسیدن به کمالات عقلی و پذیرش صور موجودات از عالی‌ترین موجود تا ادنی‌ترین وجود است. (ملاصدرا، اسفار، ۹/ ۱۲۶؛ مبدأ و معاد، ۴۷۳).

ملاصدرا بعد از بیان هر یک از سعادت، معتقد است که لذت و سعادت از سنخ ادراک است و لذت عقلی بدین روی که اسباب آن قوی‌تر، تمام‌تر، بیشتر و لازم‌تر برای انسان است، سعادت حقیقی است. (ملاصدرا، ۹/ ۱۲۵ - ۱۲۲) سعادت‌تی که ملاصدرا بدان تصریح دارد، ارتباط مستقیم با معناداری زندگی دارد. او می‌گوید: هر که از تربیت مرکب و تدبیر منزل، ذاهل و غافل گردد، سفرش تمام نمی‌شود و مادام که امر معاش در دنیا که عبارت است از: حالت تعلق نفس

تا کلید رستگاری و مظهر تجلی آن به دست آید؛ زیرا که نفس کلید سعادت و وسیله اکتساب فضائل و منبع ملکات ارجمند بشری به شمار می‌رود. (ابن مسکویه، ۱۳۷۳: ۲۷) ابن‌سینا، سعادت را به تناسب قوای نفسانی، لذت‌های غریزی، غضبی، خیالی، وهمی و حفظ به ترتیب، لذت‌های حسی، خیالی، امید، تذکر و یادآوری می‌داند آنگاه می‌گوید بالاترین لذت و سعادت آن است که از حیث مدرک مدرک و ادراک کامل‌تر، بافضیلت‌تر، تمام‌تر، زیادتر، شدیدتر و بادوام‌تر باشد. (ابن‌سینا، ۴۶۲)

خواجه نصیرالدین طوسی کمال انسانی را در چیزی می‌داند که سایر موجودات با آن شریک نباشند و آن مربوط به عقل انسانی است. وی عقل را دارای قوه نظری و عملی و کمال قوه نظری را اشتیاق و کسب معارف عقلی، کشف مراتب و حقایق موجودات تا درک توحید می‌داند که برترین کمال نظری است و کمال قوه عملی را فعلیت یافتن نیروهای فکری و به تبع آن فعالیت‌های عملی می‌داند. همان گونه که علم بدون عمل و عمل بدون علم ناتمام است این دو کمال قوه نظری و عملی نیز مکمل همدیگر و تفکیک ناپذیرند. (طوسی، ۶۰ و ۷۷).

همان گونه که از نگاه فارابی، ابن‌سینا و ابن مسکویه مشخص است سعادت حقیقی

به حس و محسوس تمام نباشد امر تنقل و انقطاع به سوی باری تعالی که عبارت از سلوک باشد، صورت نمی‌گیرد. امر معیشت در دنیا تمام نمی‌گردد، مگر اینکه بدنش سالم، نسلش دائم و نوعش مستحفظ باقی بماند. (ملاصدرا، ۱۳۶۲: ۵۷۶ و ۵۷۷)

۷. مبانی هستی‌شناسانه ملاصدرا در فهم معنای زندگی و رستگاری

مرور مبانی ملاصدرا برای فهم اندیشه او ضروری است که عبارت‌اند از:

۱. اصالت وجود: یعنی آنچه جهان خارج را فراگرفته است وجود است.

۲. تشکیک وجود: یعنی حقیقت وجود و واقعیت خارجی، یک حقیقت عینی واحدی است که همه اختلاف‌ها و تفاوت‌ها نیز به همان حقیقت وجود نیز بر می‌گردد.

۳. وجود ربطی معلول: عالم هستی، عین ربط و تعلق به وجود علت است.

۴. حرکت جوهری: یعنی حرکت در نهاد و حقیقت و اصل شیء است.

۵. وحدت وجود، اتحاد عقل، عاقل و معقول، بسیط الحقیقه، حدوث نفس و ... (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ۴ / ۲۷۴؛ ۸۶ / ۲ / ۲۲۹).

عالم هستی در اندیشه ملاصدرا بسان دایره‌ای است که دارای قوس نزول (از واجب‌الوجود که علت هستی آغاز و به هیولا

ختم می‌شود) و داری قوس صعود (که از هیولا شروع و به وجب‌الوجود ختم می‌شود) است. در این قوس نزول و صعود، وجود واحدی برخوردار از کثرت تشکیکی و دارای مراتب بی‌شمار، عالم را فراگرفته است و با همه کثرت‌ها بر حسب کمال و نقص، قوت و ضعف، در سلسله مراتب وجودی، به سه عالم، مادی، مثالی و عقلی تقسیم می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ۹۱/۱)

مبانی ملاصدرا به دنبال یافتن خدا در زندگی است و برای اینکه خدا را در اندیشه ملاصدرا بیابیم علاوه بر فهم مبانی او پاسخ به آن سؤال لازم است که آیا خدا علاوه بر جهان هستی وجود دارد؟

عموم عالمان دینی به‌ویژه متکلمان در نظر آنان خداوند موجودی قادر مطلق، عالم مطلق و خیرخواه محض است. «در ادیان توحیدی، خداوند موجودی غیرمادی و متعالی از جهان، قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محض است. می‌توانیم این دیدگاه را خداشناسی توحیدی کلاسیک بنامیم».

(مایکل پترسون و دیگران، ۲۸: ۱۳۷۶-۲۹) خدا متشخص دانسته شده است و به معنای غیرداشتن خداست که به ما سوی الله و جهان تعبیر می‌شود؛ اما در نگاه ملاصدرا با توجه به مبنای وحدت شخصی او غیر از خدا موجود و وجودی نیست. (صدرالمتهین،

و نوعی بینش است. به این خدا می‌شود اقبال کرد و روی گرداند. اقبال الیه یعنی وجه الیه. در مقابل ایمان به خداوند غفلت مطرح است و ایمان خارج شدن از این غفلت است. یادآوری این نکته ضروری است که وقتی گفته می‌شود هیچ جا خالی از خدا نیست. همه جا خدا بودن به معنای همه خدایی نیست و انسان از طریق هستی با این خدا روبرو است و او را عبادت می‌کند. «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره/۱۱۵)؛ «بلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» (بقره/۱۱۲) تسلیم وجه به خدا و نظر به خدا در صورتی است که انسان به هستی نظر کند. «إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (انعام/۷۹) خدا آنچنان است که می‌توان به سوی او روی گرداند نه اینکه باور داشت یا اعتقاد داشت.

اوست نشسته در نظر من به کجا نظر کنم / اوست گرفته شهر دل من به کجا سفر برم. (مولانا، دیوان شمس، ۱۴۰۳)

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم

از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
من چشم از او چگونه توانم نگاه
داشت / اول نظر به دیدن او دیده‌ور شدم.
(سعدی / ۳۷۴)

با ترسیم بودن خدا در عالم هستی و تجلی خدا در عالم هستی و معناداری عالم

محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، ترجمه محمد خواجوی، ج ۲، صص ۳۲۸-۳۲۹) به عبارت دیگر خدا تنها هست واقعی است. انسان در این عالم جز با خدا مواجه نیست. دیدن جهان در واقع دیدن خدا در جلوها و تجلیات خداوندی است. هر جا هستی محدود است در آنجا هستی نامحدود هم حضور دارد. باطن همه جلوه‌ها خدا است. «و هو الاصل و ما سواه اطواره و شؤونه و هو الموجود و ماورائه جهاته و حیثياته». (صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۰۰، فصل ۲۶) سهرودی با اقتباس از قرآن کریم که ۴۳ مرتبه کلمه نور با مشتقات آن در آن ذکر شده است، خدا را نور الانوار می‌داند. (سهرودی، مجموعه مصنفات (حکمة الاشراق)، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۱۲۱ ص ۱۳۲) با خدا تمام عالم روشن است هر موجودی با نور خدا دیده می‌شود. اگر موجود آشکار نشود قابل دیدن نیست. با روشنائی قابل دیدن است و مبدا آن خدا است. «الله نور السموات و الارض». (نور، ۳۵)

بعد از یافتن خدا ایمان به خدا مطرح است که ایمان به خدا نه از سنخ اعتقاد و باور است و نه از سنخ دانستن. زیرا خدا از حدود دانستن انسان‌ها بیرون است و خدا از سنخ اعتقاد و باور هم نیست؛ زیرا او متشخص نیست که بتوان او را باور کرد. ایمان به خدا روی کردن به خداست و یک نوع ارتباط‌گیری

آفرینش صدرایی، زندگی و حیات که بخش لاینفک این عالم هستی است، نیز دارای معنی است. عاقلانه نیست که عالم هستی را دارای سلسله مراتب معنایی بدانیم و هر چیزی را در جای خودش دارای معنا بدانیم؛ اما معناداری را برای زندگی نپذیریم؛ زندگی چه به معنای فردی و شخصی و چه به معنای کیهانی، چیزی جز تجلی حق تعالی نیست. زندگی با هر دو تقسیم آن در حکمت صدرایی بر اساس اصالت وجود است زندگی در نگاه او نحوه‌ای از وجود است و وجود مساوق با خیر و معناداری است. هر مقدار وجود قوی‌تر و شدیدتر باشد، معناداری و خیر بودن زندگی بیشتر است، همان گونه که وجود مطلق دارای قدرت، اراده، علم، خیر، وحدت، بهجت و آرامش مطلق است، وجودهای محدود نیز چنان است. به عبارت دیگر زندگی نسبت به قرب و بعد از ذات اقدس واجب‌الوجود، بهره‌مند از آن صفات کمالی خواهد بود. لاجرم هر موجودی که از قرب بیشتری به مطلق وجود و واجب‌الوجود داشته باشد، از صفات کمالی بیشتری بهره‌مند خواهد بود. در نتیجه هرچه انسان از مرتبه بالاتری از وجود برخوردار شود و سعه وجودی بیشتری پیدا کند زندگی او معنادارتر می‌شود ملاصدرا معتقد است کمالاتی نظیر شعور و حیات در تمام موجودات به

صورت تشکیکی وجود دارد و هر موجودی به اندازه ظرفیت وجودی خود از حیات و شعور برخوردار است موجودات هرچه از ترکیب به سمت وحدت حرکت کنند، از حیات و شعور بالاتری برخوردار می‌شوند و اگر موجودی هیچ ترکیبی نداشته باشد، برخوردار از حیات حقیقی و دارای معنادارترین زندگی خواهد بود. (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ۱/۱۹۳)

۸. انسان محور معنای زندگی در نگاه ملاصدرا

علاوه بر مطالب گذشته نسبت به معناداری زندگی، لازم است انسان نیز که محور زندگی است، مورد مطالعه قرار گیرد. انسان در نگاه دینی به دلیل عقلانیت، متمایز از سایر موجودات است و حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: *الْإِنْسَانُ بِعَقْلِهِ*. (خوانساری، ۱۳۶۰: ۱/۶۱) در قرآن الانسان مطرح است و ۶۵ مرتبه ذکر شده است. نسبت به حقیقت انسان نظرات مختلفی مطرح است؛ اما با ملاحظه آیات قرآنی همانند: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ (ص، ۷۲) استفاده می‌شود که انسان دارای روح الهی است، یعنی گوهر انسان از جنس خداست. در حقیقت انسان یک موجود الهی و ملکوتی است. (خمینی، صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۸۵) امام خمینی حقیقت انسان را جهت باطنی آن می‌داند که روح او است. (خمینی، تعلیقات علی

خود واقعی خود را از دست داد، «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»، (زمر، ۱۵) نابینا محسوس می شود. «نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»، (طه، ۱۲۴) این انسان در قیامت اعمی و نابینا است یعنی در جهانی وارد می شود که به کلی از آن بیگانه است. می گوید خدایا چرا مرا نابینا محسوس کردی، «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»، (طه، ۱۲۵) پاسخ داده می شود به خاطر فراموش کردن آیات الهی تو آنها را فراموش کردی ما هم تو را فراموش کردیم. «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»، (طه، ۱۲۶) انسان به این ترتیب وقتی خودش از خودش پنهان است و خودش حجاب خود است و از خود واقعی بیخبر است این به تدریج در طول عمر خود را از دست می دهد وقتی خود را از دست داد زندگی برایش معنا ندارد.

در عین حال بدون درک حقیقت انسان و ابعاد وجودی او حیات واقعی انسان قابل فهم نیست. معنای زندگی در نگاه علوم طبیعی و فیزیک به راحتی قابل اثبات است؛ اما علم به معنای واقعی کلمه، رازگشایی از نظام هستی و روشنایی در مسیر زندگی است. ملاصدرا انسان را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می داند و سه مرحله تکاملی برای انسان تعریف می کند: انسان طبیعی، انسان برزخی (مثالی)، انسان عقلی. (ملاصدرا،

شرح الفصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۸۸) و این روح مجموع حقایق اسمای جلالی و جمالی و جامع همه مراتب وجود است. (خمینی، شرح دعاء السحر، ص ۸) حضرت امام معتقد است انسان دارای صورت الهی است، زیرا انسان مثل اعلای حق تعالی و آیت کبرا و مظهر اتم اسماء و صفات الهی است. (خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۶۳۵) و سر فضیلت و برتری او بر دیگر موجودات نیز در همین ویژگی نهفته است. (خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۶۳۵؛ دانشنامه امام خمینی، ج ۲، ص ۳۷۷) انسان از جنس خداست؛ اما خدا نیست. همان گونه که انسان از انسان متولد می شود فرزند متولد شده همان پدر و مادر نیست.

هبوط انسان

همین انسانی که روح الهی در درون آن است و خود واقعی نوری از جنس خدا است، به زمین که عالم ماده است هبوط کرده است. «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا»؛ (بقره، ۳۸) انسانی که هبوط کرده در عین حال که جنس الهی را در وجود خود دارند از خود واقعی خود، غافل است. انسانی که از خود واقعی غافل است روزی از آن ارتباط با خدا متوجه می شود، جدا شده است و خود واقعی خود را از دست دادن است. «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»، (حشر، ۱۹) انسان وقتی

۱۳۸۱: ۹ / ۷۰ - ۷۳) انسان از نظر وجود، اکمل کائنات است. آنچه به صورت متفرق در عناصر، جماد، نبات و حیوان هست، یکجا در وجود خاص جمعی انسان تحقق دارد. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵ / ۲۵۴ و ۳۴۱ / ۸: ۲۲۳) نفس انسانی در مسیری از زمین طبیعت تا آسمان عقل، امکان صعود و سقوط دارد. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۴ / ۲۷۵) از میان همه موجودات تنها انسان است که جامع صفات طبیعی، نفسانی و عقلی است. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۹ / ۸۲) حتی ملائکه، وجود صوری و بسیط بدون ترکیب دارند؛ لذا از فعل واحد برخوردارند، برخلاف انسان که وحدانی الفعل نیست و از همین رو گاه عصیان، گاه اطاعت می کند. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۷ / ۱۳۰) با تقسیم بندی که صورت گرفت انسان موجودی است که استعدادهای گوناگونی دارد. در توانایی انسان برای تکامل، اعتلا و انتقال از موقعیت یک جاندار ناچیز به موجودی والاتر و فراتر از فرشتگان ملکوتی جای هیچ تردیدی نیست. سراسر تاریخ شاهد انسان‌هایی است که به عالی ترین قله‌های انسانیت صعود کرده و درخشان ترین ایده آل های انسانی را از خود بروز داده اند. انسان زندگی را به دلیل برخورداری از اندیشه، نمی تواند مجموعه ای از کارهایی از قبیل، خوردن، آشامیدن،

خوابیدن، بیدارشدن، ولادت، ازدواج، اشتغال، حیات و مرگ به شمار آورد؛ بلکه آن را طرح کلی می داند که علاوه بر فراگیری همه موارد، نوعی انسجام و یکپارچگی برای هدفی مشخص را به وجود می آورد.

به نظر ملاصدرا، انسان کاملی که به مقام ملائکه رسیده است، گرچه در شرف و قرب با ملائکه یکسان است؛ اما از نظر کمال از او کامل تر است؛ چرا که انسان، مقام جمعی داشته و همه مقامات را مرور کرده است. گرچه ملائکه اعمال، در عمل برتر از انسان اند؛ چون بر طاعات، توانا تر از انسان هستند؛

انسانی که در مقام انبیا و اولیا است از ملائکه علوم برتر است؛ زیرا بین علم و عمل جمع کرده است؛ هم متصف به صفات خلاق است و هم متخلق به اخلاق الهی. انسان، عارف به جمیع اسماء است؛ زیرا ابتدا در عالم محسوسات بوده و سپس در عالم تخیلات و بعد از آن در عالم حقایق و معقولات. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۳ / ۷۱ - ۶۹) صدر المتألهین در جایی دیگر در بیان برتری انسان بر فرشتگان و سایر مخلوقات، صفت خاصی برای انسان در نظر می گیرد و آن جامعیت انسان در دانش ها و نشأت وجودی و مظهریت وی برای تمام اسماء و صفات الهی و انتقال وی از پایین ترین مراحل به بالاترین

بود. حیات انسانی در حکمت متعالیه، بر عقلانیت متمرکز است. برتری نفس انسانی بر نفس نباتی و حیوانی مبتنی بر اراده، عقلانی است، (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۷ / ۱۳۳ - ۱۳۴) اراده برخاسته از عقل باعث می شود انسان به حیات مخصوص انسانی برسد که بالاتر از حیات نباتی و حیوانی است. منزلت آدمی در تعالی و تنزل، به ادراک و اراده او ارتباط دارد و این معنای گفتار امیرالمؤمنین است که فرمود: الناس ابناء ما يحسنون. (کلینی، ۱۳۸۷: ۱ / ۵۰) واژه یحسنون هم بر علم و هم بر عمل دلالت دارد. یعنی جمع بین عقل و اراده است. امتیاز انسان بر هم نوعان و سایر انواع در به کارگیری بهتر این دو مؤلفه (عقل و اراده) است. کار عقل درک عواقب اموری است که تحت حس و تخیل و توهّم در نمی آیند. عقل، انسان را به عواقب اخروی و حسن و قبح امور آگاه می سازد و اراده، انگیزه عمل به آن را تأمین می کند. (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۸ / ۱۵۹ - ۱۵۸) إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. (فاطر، آیه ۱۰) انسان بدون درک حقایق و عمل صالح هرگز آن رفعت را پیدا نخواهد کرد و کمال انسانی در گروه ادراک حقایق، تأدیب الهی و هدایت او حاصل می شود. و کمال الإنسان في إدراك الحقائق الكلية، و نيل المعارف الإلهية، والتجرد عن المحسوسات المادية، و

مراحل با تحقق مرگ طبیعی و ارادی است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۳ / ۳۵۷) صدر المتألهین انسان کامل را مظهر جامع الهی می شناسد و فطرت وی را مشابه عالم ربانی می داند و به نظری انسان کامل، مثال ذاتی، وصفی و فعلی خداوند است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۴ / ۴۰۰)

۹. بی معنایی زندگی برای برخی انسان ها

انسان اگر در مرتبه نباتی و حیوانی باقی بماند یقیناً زندگی برای او بی معناست از انسانی که فهم آن در مرتبه نباتی و حیوانی است که چیزی جز رشد و خوردن و آشامیدن نیست انتظار معناداری و هدف داری زندگی نابخاست؛ اما اگر به مرتبه عقلانی دست یابد علاوه بر اینکه عالم هستی را دارا معنا و هدف می داند، خود را در بخشی از عالم هستی نیز دارای معنا می یابد. در انسان شناسی صدرایی، انسان، ابعاد و حیثیات و عوالمی دارد که بعضی فوق بعض و برتر از دیگری است. محدود کردن انسان به دنیا و مراتب پایین، چه بسا زندگی را بی ارزش جلوه داده، انسان را از یافتن معنای زندگی باز می دارد. انسان با شناخت قوا و استعدادهای خود می تواند همه آنها را در مسیر معنای زندگی بیابد؛ آنگاه است که زندگی نه تنها در نگاه کلی ارزشمند، بلکه جزء جزئش، با ارزش خواهد

الخلاص عن القيود الشهوية والغضبِيَّة و هذه لا تتحصَّل إلا بالهداية و التعليم، و التأديب و التقويم. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۹/۷) از این رو وجه تمایز زندگی انسان از زندگی سایر موجودات، عقل و اراده است، هر نظریه‌ای در معنای زندگی، با لحاظ این دو مؤلفه همراه است. زندگی انسان خارج از راهنمایی عقل و تصمیم‌گیری اراده، فاقد معنا است. انسان برخلاف حیوان، تابع غریزه شهوت و غضب نیست بلکه با عقل و اراده می‌تواند برخلاف شهوت و غضب عمل نماید و آن‌ها را مدیریت کند. بنابراین نظریه‌هایی که صرفاً به غرایز، اهمیت داده‌اند اهداف و ارزش‌ها و اراده انسان را نادیده گرفته و معنای زندگی انسان بماهو حیوان را دنبال کرده‌اند نه معنای زندگی انسان بماهو انسان.

قدرت نفس انسانی و دارا بودن قوه عقل که به وسیله آن، بین افعال خیر و شر و زشت و زیبا تمایز قائل می‌شود، اولین درجه انسانیت است. (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۳۶) هر چه توان این قوه در اشخاص بیشتر باشد، ظهور کمالات انسانی در آنها بیشتر می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۶۱). از نظر ملاصدرا، حسن و قبح افعال به اعتبار مراتب نفس انسان، متفاوت است. افعال شر و معاصی از قبیل قتل، شهوترانی و خوردن مال یتیم، برای مراتب پست و مرتبه

حیوانیت نفس انسان است و نه مرتبه نفس ناطقه. راه استکمال و رسیدن نفس به مراتب عالی، تنها در ترک این افعال و غلبه بر قوای شهوی و غضبی و عدم تأثیرپذیری از قوای دانی و پست و رسیدن به مرتبه نفس ناطقه و بهره‌مندی از عقل است.

۱۰. زندگی از بی‌معنایی تا معناداری برحسب مرتبه انسانی

در هیچ نوعی از موجودات مانند تفاوتی که در بین افراد بشر وجود دارد، وجود ندارد و آن به این دلیل است که ماده انسانی به گونه‌ای آفریده شده است که آماده حرکت باشد. از همین روی معناداری زندگی در افراد، بر حسب مرتبه نفس آنان و علم و معرفتی که دارند، متفاوت هستند. و محبوب هر فرد، چیزی است که مماثلت و مشابَهت با آنان دارد. (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۷ / ۱۸۴) فردی که در مقام نفس شهوی قرار دارد، عاشق لذات مادی و غرایز حیوانی است و زندگی حیوانی برای او معنادار است. رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأْنُونُوا بِهَا (یونس، آیه ۷) کسی که در مرتبه نفس غضبی است، در پی ریاست بر دیگران و انتقام از دشمن است. شخصی که در مرتبه نفس شیطانی است، عاشق مکر، حيله و وعده‌های دروغین است. صاحب نفس ملکی، خواهان شناخت حقایق است و عاشق معارف الهی و شادمان

بنا بر نظریه مراتب وجود ملاصدرا، رستگاران در یک سطح نیستند؛ بلکه درجات رستگاری و در مقابل آن هلاکت و شقاوت به تعداد افراد بشر متفاوت است، زیرا ایمان، عمل صالح، کفر و گناه انسان‌ها که در متن زندگی انسان‌ها وجود دارد، به تعداد آحاد مردم متفاوت است. همه انسان‌هایی که زندگی را معنادار یافته‌اند و در صراط توحید قرار گرفته‌اند به وسیله آیه‌ای از آیات تکوینی، خواه انفسی خواه آفاقی، به سوی خدا در حرکت‌اند و به رستگاری می‌رسند. با توجه به مراتبی که برای زندگی و رستگاری وجود دارد، رستگاری می‌تواند، دو گونه باشد، از موقعیت بد به خوب و از موقعیت خوب به خوب‌تر. اگر رستگاری را تنها به معنای رهایی از آتش بدانیم، تنها کفار و منافقان و آنان که گرفتار آتش هستند را شامل می‌شود و موضوع این پژوهش مؤمنان و اولیای الهی را در بر نمی‌گیرد در حالی که هر سعادت و کمالی به تناسب درجه‌ای که بالا می‌رود از درجه پایین‌تر رستگاری‌رهایی پیدا می‌کند و به مرتبه بالاتری از رستگاری دست پیدا می‌کند. این گونه نیست که انسان‌ها یا اهل رستگاری یا هلاکت و شقاوت باشند.

۱۲. مرگ در تضاد با معناداری زندگی

مرگ به اعتقاد برخی زندگی را بی معنا

از یاد خدا است. زندگی در دنیا را ناخوشایند می‌شمارد و مرگ را آرزو می‌کند و بیشتر مردم توان فهم این مقام را ندارند. به طور کلی هر چه نفس، اشرف و اعلی باشد، محبوب او نیز لطیف‌تر و زندگی برای او پرمعناتر خواهد بود.

۱۱. مراتب رستگاری مرتبط با مراتب معناداری زندگی

زندگی از پایین‌ترین مرحله که زندگی حیوانی است و به نوعی فاقد معنا است، آغاز و تا رسیدن به جاودانگی و رستگاری که اعلی مرتبه معنا بخشی به زندگی است ادامه دارد. غایت القصوی زندگی که رستگاری و جاودانگی انسانی است را باید مرتبط با معناداری زندگی دانست؛ زیرا اگر رستگاری و جاودانگی نفس انسانی که بر اثر زندگی حاصل می‌شود نباشد، زندگی چیزی جز تکرار روزهای بی‌پایان نخواهد بود. از سوی دیگر مراتب رستگاری، ناظر به مراتب معناداری زندگی است. بدین معنا که هر چه زندگی انسانی پرمعناتر باشد، نفس انسانی در رستگاری از رتبه بالاتری برخوردار خواهد بود. از دیگر سو مراتب رستگاری متناسب با تکامل نفسانی انسان، درجات مختلف پیدا می‌کند و در هر کدام از این مراتب و تکامل نفسانی، انسان برخوردار از رستگاری خواهد بود.

می‌کند و زندگی زوال‌پذیر و محدود، ارزش زیستن ندارد؛ به‌ویژه اگر همراه با گرفتاری و رنج باشد. برخلاف این گروه، ملاصدرا با اثبات جاودانگی نفس، معتقد است همان‌گونه که حقیقت هستی محدودیت ندارد، انسان نیز منحصر به عالم ماده نیست؛ بلکه حرکت انسان با سعی و تلاش دنیوی آغاز می‌شود و با مرگ استمرار پیدا می‌کند و در واقع زندگی حقیقی و حیات برتر در سایه جداشدن از عالم دنیا حاصل می‌شود. زندگی در صورتی معنای حقیقی خود را کامل می‌کند که به آخرت و جاودانگی نائل شود.

او برای انسان اهداف عالی و متوسط تعریف می‌کند و مراتب سعادت را به مراتب تکامل نفس می‌داند. ملاصدرا ذات و حقیقت انسان را عقل نظری می‌داند و سعادت حقیقی را در این قوه دانسته و حرکت عقل عملی در مسیر سعادت را زمینه‌ای برای تعالی عقل نظری قلمداد می‌کند. او دنیا را نمادی ازبرزخ وبرزخ را نمادی از قیامت می‌داند. دنیا و آخرت یک وجود ذومراتب است که نه تنها تقابلی با هم ندارند بلکه آخرت مرحله تکامل یافته دنیا است. معاد یعنی سعة وجودی یافتن و رسیدن به مرحله عقلانی که همان مرحله حقیقی وجود انسان است. همه انسان‌ها قدر مشترکی از معنای

زندگی را برخوردار خواهند بود؛ اما معنای حداکثری و حقیقی شامل کسانی خواهد شد که دارای مراتب عالی وجود و مقام تجرد باشند. اگر نفوس انسانی استکمال یافته، قوی گشته و وابستگی آنها به بدن قطع گردد و حجاب و پرده بین آن و هویت عقلی و انوار ملکوتی برداشته شود و با فکر و درایت خویش به عالم ملکوت اعلی ارتقا یابد و برای همیشه بدان جا متصل گردد، به سعادت عقلی و لذت معنوی نایل خواهد شد که قابل مقایسه با هیچ‌یک از لذات حسی آمیخته به نقایص و آفات نخواهد بود. (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۵۸) اما ملاصدرا با توجه به نظام فلسفی خاص خود که بر اساس مبانی و اصول نظام‌مندی طراحی شده، اثبات می‌کند که انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است و نفس و بدن رابطه اتحادی دارند و نفس انسان به واسطه اتحاد با ادراکات و تأثیرپذیری از فضایل اخلاقی و انجام دستورات شریعت، سعه وجودی پیدا کرده و به تدریج به تجرد و روحانیت و جاودانگی می‌رسد و هدف نهایی و حقیقی از زندگی انسان رسیدن به مبدأ هستی است و چون مبدأ هستی نهایت ندارد؛ پس انسان در صورتی می‌تواند در مسیر هدف و معنای زندگی گام بردارد که جاودانه باشد. از این‌روی با اثبات عالم برزخ و قیامت، سیر انسان را

مطلق است، هم خود او و هم فعل او معشوق همه، از جمله خود است. ابتهاج باری تعالی نه فقط به ذات خود، بلکه به جمیع آنچه از او صادر می شود، تعلق می گیرد. حب ذات منشأ حب به آثار ذات نیز است. فإن من عشق ذاتا فقد عشق جمیع آثارها و أفعالها عشقا تابعا لعشق تلك الذات قال تعالی يُجِبُّهُمْ وَيُجِئُوهُ. (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۶۹) از این رو، بعضی از عرفا گفته اند: اگر عشق نبود، زمین و آسمان، خشکی و دریا، هوا و آبی هم نبود و من ابتهج. بشیء ابتهج بجمیع ما یصدر عن ذلك الشیء من أجل أنه یصدر عن ذلك الشیء. (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۱۳۵؛ اسفار، ۲ / ۲۶۴) در این نگاه انسان و زندگی او، نه تنها رها نشده؛ بلکه مهم و محبوب خدا دانسته شده از اینرو زندگی معنادار شده، پوچی رنگ می بازد و جایی برای اندیشه پوچ گرایی نمی ماند.

نتیجه گیری

۱. در اندیشه ملاصدرا، وجود خیر و کمال محض است و انسان موجود نیز، از خیر و کمال بهره مند است و هر چه سعه وجودی او بیشتر شود، بهره بیشتری از خیر و کمال را خواهد داشت. از سوی دیگر خیر و سعادت ملازم هم هستند. هر انسانی سعی وجودی بیشتری داشته باشد، سعادتمندتر خواهد بود و زندگی او معنادارتر خواهد بود.

بی نهایت می داند و این تفسیر از زندگی و مرگ نه تنها ترسناک نیست و باعث پوچی نمی شود؛ بلکه موجب پویایی، امید، آرامش و معناداری بیشتر زندگی می شود.

۱۳. ارزشمندی زندگی در نگاه ملاصدرا

با توجه به مبانی ملاصدرا می توان نتیجه گرفت که او دارای منظومه فکری مبتنی بر مبانی دینی است که هر چیزی در عالم هستی، دارای معنای خاص خود است. جایگاه انسان در هرم هستی، رابطه انسان با طبیعت، رابطه انسان ها با یکدیگر، رابطه انسان با خدا و خدا با انسان در اندیشه ملاصدرا مشخص است. اندیشه او نمایشگر افقی روشن از زندگی و عامل مهمی در بازدارندگی انسان از گرایش به سمت پوچی و بی معنایی زندگی است و معنای زندگی تابعی از وجود انسان و متناسب با وجود اوست. انسان هر مقدار، مراتب وجودی بالاتری دریافت کند، معنای عمیق تری از زندگی و در نتیجه رستگاری کامل تری را دریافت خواهد کرد. در نگاه ملاصدرا زندگی مظهر وجود است و وجود مساوق خیر است؛ پس زندگی در تمام مراتب آن دارای معنی است.

وجود، خیر و کمال و زیبایی است؛ لذا متعلق عشق است. زندگی نیز وجود است که آن نیز خیر و کمال و زیبایی است. زندگی فعل خدا است و خداوند چون وجود تام و

۲. در نگاه ملاصدرا، حیات و زندگی نیز دارای درجات و مراتب شدت و ضعف است. هر موجودی با توجه به مرتبه وجودی خود از حیات و زندگی برخوردار است. معنای زندگی نیز به مرتبه و درجه زندگی و حیات بستگی دارد.

۳. با توجه به انسان شناسی ملاصدرا، معنای زندگی انسان به میزان تجرد او بستگی دارد. هرچه انسان به تجرد نزدیک‌تر شود، معنای زندگی او نیز عمیق‌تر و ارزشمندتر است و معنای زندگی انسان بدون ورود به مرحله عقلانی، کامل محقق نمی‌شود. ملاصدرا با اثبات جاودانگی نفس، معتقد است که انسان منحصر به عالم ماده نیست و زندگی او در صورتی معنای کامل پیدا می‌کند که به آخرت و جاودانگی پیوند بخورد.

۴. حرکت استکمالی نفس با مرگ متوقف نمی‌شود. بر اساس حرکت جوهری که حرکتی مستمر و دائمی است، نفس انسان نیز پس از مرگ به حرکت استکمالی خود ادامه می‌دهد و در عالم برزخ به مرحله خیال می‌رسد. در این مرحله، نفس به خصوصیات برزخی و کمالی دست می‌یابد که به آن امکان می‌دهد به حرکت استکمالی خود ادامه دهد؛ بنابراین، از دیدگاه ملاصدرا، مرگ آغاز سیر صعود به سوی کمال مطلق

است. مرگ، نه تنها پایان حرکت استکمالی، بلکه خود نوعی حرکت استکمالی است. در نتیجه زندگی، معنای خود را در حرکت استکمالی می‌یابد و مرگ، به عنوان بخشی از حرکت استکمالی، معنای زندگی را کامل می‌کند.

۵. سعادت و رستگاری، اصلی‌ترین بخش زندگی انسان و باطن و حقیقت زندگی است. اگر انسان به سعادت و رستگاری نرسد، پایین‌ترین مرتبه کمال باقی خواهد ماند. نفس انسان، نسبت به دستیابی به سعادت و رستگاری، استعداد دارد و این سعادت و رستگاری جدای از زندگی دنیایی نیست، بلکه سعه وجودی دادن به زندگی دنیا است و در این دنیا آغاز و در آخرت تکمیل می‌شود. به عبارت دیگر نفس انسانی، با کسب کمالات، به تدریج اشتداد یافته و تا بالاترین حد کمال، یعنی کمال عقلی، می‌تواند صعود کند. اگر نفس انسان به این کمال نرسد و در حد نفوس ناقص باقی بماند، حشر او در عالم مثال و برزخ خواهد بود. قرار گرفتن دنیای دیگری در امتداد این عالم هستی، موجب مرگ هراسی نمی‌شود، بلکه با توجه به اندیشه ملاصدرا مرگ هراسی از بین می‌رود. او می‌گوید که اگر انسان بداند که مرگ پایان زندگی نیست، از مرگ نمی‌ترسد. انسان از آن جهت که دارای ظرفیت وجودی

آخرت، مانند دوران کودکی، جوانی و پیری، مراتب یک زندگی هستند. همان گونه که طفولیت، جوانی و پیری، مراتب یک زندگی هستند، دنیا و آخرت نیز مراتب یک زندگی هستند.

۷. نظریه پردازان معنای زندگی را در سه بخش هدف، ارزش یا کارکرد جستجو کرده‌اند در اندیشه ملاصدرا هر سه معنا صحیح است او با تقسیم هدف به هدف آفرینش و هدف زندگی، هدف از آفرینش را حرکت به سوی کمال می‌داند و معتقد است بسیاری از اموری که نظریه پردازان به عنوان عامل معنای زندگی به حساب آورده‌اند، در نظر او همان اهداف متوسط هستند. ملاصدرا کارکرد زندگی انسان را خلیفه الله بودن انسان می‌داند از این لحاظ زندگی انسان دارای کارکرد است؛ بنابراین معنای زندگی انسان در اندیشه ملاصدرا بر معنای کارکرد نیز قابل حمل است.

۸. ملاصدرا نظریه‌ای جامع و فراگیر درباره سعادت و معنای زندگی ارائه می‌دهد که شامل همه نظریه‌های مربوط به سعادت، از سعادت مادی و حسی گرفته تا سعادت درونی و باطنی و سعادت روحانی می‌شود. این جامعیت نظریه ملاصدرا به دلیل آن است که او بر اساس حرکت جوهری و تشکیک وجود انسان، معتقد است که هر موجودی

نامتناهی است، جاودانگی نامتناهی و سعادت ابدی لازم دارد تا زندگی‌اش معنادار شود. اگر معاد نباشد، ظرفیت وجودی انسان شکوفا نمی‌شود و در نتیجه ارزش زندگی‌اش کم می‌شود.

۶. طبیعت‌گرایی و فرا طبیعت‌گرایی دو نظریه در باب معنای زندگی هستند که در مقابل هم قرار می‌گیرند. طبیعت‌گرایی معتقد است که معنای زندگی در همین دنیا و در همین عالم مادی یافت می‌شود. فرا طبیعت‌گرایی معتقد است که معنای زندگی در عالمی فراتر از عالم مادی، مانند عالم آخرت، یافت می‌شود؛ اما با توجه به مبانی فلسفی ملاصدرا، می‌توان گفت که او نظریه‌ای سوم را در باب معنای زندگی ارائه می‌دهد که جامع دو نظریه طبیعت‌گرایی و فرا طبیعت‌گرایی است. بدین معنا که تمام هستی، اعم از دنیا و آخرت، یک وجود تشکیک‌پذیر و دارای مراتب متعدد است و بین دنیا و آخرت جدایی وجود ندارد و محاسن و نیکی‌های دنیا ظهوری از بهشت و بدی و ظلم ظهوری از جهنم است؛ بنابراین، زندگی دنیایی، اگرچه بر اساس خیر بودن وجود بی‌معنا نیست، اما ناقص است. معنای کامل زندگی، با وجود عالم آخرت یافت می‌شود و عالم آخرت در ادامه و تکمیل زندگی دنیایی است. در نظر ملاصدرا، دنیا و

در هر مرحله‌ای از وجود، کمالات آن مرحله را دارد؛ بنابراین، سعادت انسان نیز در هر مرحله‌ای از وجود، متفاوت است و با حرکت جوهری انسان، به تدریج افزایش می‌یابد تا به بالاترین مرحله خود، یعنی سعادت در زندگی پس از مرگ، برسد. ملاصدرا معتقد است که هر یک از قوای انسان لذت و سعادت خاص خود را دارد. او بالاترین سعادت را سعادت عقلی می‌داند، زیرا معتقد است هر چه وجود انسان قوی‌تر و شدیدتر باشد، لذت و سعادتش بیشتر است؛ بنابراین، کسی که سعادت عقلی ندارد، از سعادت حقیقی و بالاترین درجه معنای زندگی محروم است. البته، او از رستگاری و سعادت ناقص محروم نیست. همه انسان‌ها از قدر مشترک معنای زندگی برخوردار خواهند بود، اما معنای حداکثری و حقیقی شامل کسانی است که دارای مراتب عالی وجود و ایمان باشند؛ بنابراین، می‌توان گفت که تمام نظریه‌های معنای زندگی، با همه اختلافاتشان، قابل جمع هستند. زندگی معجونی است که درباره آن همه نظریه‌های طبیعت‌گرایی و فرا طبیعت‌گرایی می‌توانند قابل قبول باشند.

منابع

قرآن

متز، تدنوس، (۱۳۸۲)، «آثار جدید در باره معنای زندگی»، ترجمه محسن جوادی، نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، بهار و تابستان، صص: ۲۶۶-۳۱۳.

یالوم، اروین، ۱۳۹۷، روان‌درمانی اگزیستانسیال، ترجمه سپیده حبیب، چاپ یازدهم، تهران، نشر نی.

استیس، والترتی، (۱۳۸۲)، «در بی معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، بهار و تابستان، صص: ۱۲۳-۱۰۸.

آزاده، محمد (۱۳۹۵). فلسفه و معنای زندگی، تهران: نشر نگاه معاصر.

بیات، محمدرضا، دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی، انتشارات دانشگاه ادیان و مذهب قم، ۱۳۹۰.

رضا نژاد، غلام حسین. مشاهد الالهیه. ج ۳. آیت اشراق، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴۸.

زرین کوب، عبدالحسین، پله‌پله تا ملاقات خدا، ناشر علمی، ۱۳۸۲.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۷۸، ص ۳۶۶.

طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق.

صدرالدین شیرازی محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، مکتبة المصطفوی، ۱۳۶۸.

محمدی احمدآبادی، احمد، معناداری و بی معنایی زندگی، حکمت اسلامی، سال سوم، شماره، پاییز ۱۳۹۵، صص: ۱۵۵-۱۷۷.

فارابی، التنبیه علی السبیل السعادة، تحقیق دکتر جعفر آل یاسین تهران، حکمت، ۱۳۷۱

مسکویه، ابوعلی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، انتشارات بیدار، چاپ ششم، ۱۳۷۳.

ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی،

طرح نو، ۱۳۷۸.

خوانساری، جمال الدین محمد، شرح غرر الحکم و دُرر الکلم، ناشر، دانشگاه تهران، چاپ: ۱۳۶۶، چاپ: چهارم. صدر الدین شیرازی محمد بن ابراهیم، أسرار الآیات الکریم، بیدار، ۱۳۶۶.

محمد بن یعقوب، کلینی، غفاری، علی اکبر (مصحح)، الکافی (ط - دارالحديث)، ۱۳۸۷.

صدر الدین شیرازی محمد بن ابراهیم، کسر أضرار الجاهلیة. بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.

صدر الدین شیرازی محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.

صدر الدین شیرازی محمد بن ابراهیم، مفاتیح الغیب. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۳، ص ۲۶۹.

صدر الدین شیرازی محمد بن ابراهیم، المبدأ و المعاد، ص ۱۳۵.

خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۸۵، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹.

خمینی، روح الله، تعلیقات علی شرح الفصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۸۸، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۰.

قمری.

خمینی، روح الله، شرح دعاء السحر، ص ۸، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.

خمینی، روح الله، شرح چهل حدیث، ص ۶۳۵، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.

خمینی، روح الله، شرح چهل حدیث، ص ۶۳۵، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.